



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

افق‌های ناگشوده و حلقه‌های مفتوحه

تبیین تاریخی حکمت اسلامی از مهم‌ترین مباحث فلسفه اسلامی محسوب می‌شود. این اهمیت به طور مشخص در عهد معاصر بیش از دوره‌های قبل تشخیص یافته است.

تعیین ادوار زمانی و بررسی حوزه‌های فلسفی از عهد صفویه تاکنون و نیز تأثیرپذیری از اندیشه تاریخی به مفهوم امروزی آن، به مثابه دو منبع قابل توجه در تألیف و یا ترجمه منابع تاریخی فلسفه در ایران بوده است.

کتاب تاریخ حکماء و عرفای متأخر نوشته منوچهر صدوقی سها، تسلسل فلسفی عصر ما را با دوره حکمت متعالیه و در رأس آن حکیم عالیقدر صدرالمتألهین شیرازی ممکن کرده است. این کتاب تنها گزارشی از سیر آفاقی فلسفه و حکمت نیست بلکه طریق تألیف و نظر مؤلف به حکمت موجب شده تا حد مقدور گزارشهایی از سیر

انفسی حکیمان این دوره مطرح شود. منابع این کتاب از مهم‌ترین مأخذ حکمت اسلامی محسوب می‌شوند و نیز در جنب این اهمیت، مؤلف محترم سخنانی از حکیمانی که خود آنها را دیده نقل کرده که مطالب اخیر کمتر یا اصلاً در منابع مکتوب وی نقل نشده و این اهمیت از نکات چشمگیر کتاب است. همچنین این متن از نخستین منابع حکمت اسلامی است که مؤلف آن صرفاً مورخ نیست، بلکه او خود در این سنت پرورش یافته و اندیشه او در طرح و تبیین مباحث آن دخالت داشته است. به مناسبت چاپ دوم و در واقع «تحریر ثانی» این کتاب، گفت‌وگویی با استاد منوچهر صدوقی سها صورت گرفته است که متن آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گفت‌وگو با مروج‌مسئولین

□ منابعی را که تاکنون درباره تاریخ فلسفه اسلامی نوشته شده چگونه ارزیابی می‌کنید.

■ یک مشغله ذهنی من از اوایل عمر فرهنگی، داستان تاریخ فلسفه و فلاسفه است. متأسفانه در باب این دو اصطلاح مسامحه می‌شود. ما چیزی به اسم تاریخ فلسفه در تمدن خودمان نداریم. گمان می‌کنم تاریخ فلاسفه هم به معنی دقیق اصطلاحی آن، نداریم. ولی از قرن سوم به این طرف کتابهای متعددی داریم که به تاریخ فلسفه معروف است، در حالی که علم رجال است و مشتمل است بر

شرح حال حکما. گمان می‌کنم تاریخ فلسفه به معنای تخصصی آن، باید در واقع، تعقیب تاریخی مسائل فلسفی باشد. فرض بفرمایید که مثلاً در باب عنوان وجود، از فارابی شروع کنیم تا برسیم به روزگار خودمان، ببینیم حکماء مسئله وجود را چگونه طرح کرده‌اند، چه چیزهایی بر مطالب سابقین افزوده‌اند و نقض کرده‌اند و به این معنا ابرام کرده‌اند. متأسفانه ما تاریخ فلسفه نداریم. تاریخ فلاسفه هم به این معنا نداریم، برای اینکه اگر مراد از تاریخ فلاسفه کشف تسلسل تاریخی حلقات فلاسفه باشد، یعنی به این نحو که بنده بگویم، من شاگرد فلانی‌ام و فلانی شاگرد فلانی بوده است تا برسیم مثلاً به ابن سینا، چنین چیزی را هم لاف‌بند سراف ندارم که وجود داشته باشد. ولی، منابع متعددی داریم هم به عنوان تاریخ حکماء و تاریخ فلاسفه و بلکه تاریخ فلسفه و هم در کتابهای عمومی رجال که

شرح حال حکمای متعدد در این آثار موجود است.

بنده پیشنهادی به جامعه فرهنگی ایران می‌کنم و آن این است که حداقل یک طرح تاریخ فلسفه و تاریخ فلاسفه تهیه شود. البته انتظار نمی‌رود که کار تام و کاملی انجام شود، ولی به هر حال شروع شود.

□ توجه شما بیشتر به گزارش از تاریخ معنوی فلسفه و حکمت اسلامی است، یعنی طرح مباحث و مسائل فلسفه از حیث ابداع و تحلیل و... تازندگی روزمره فلاسفه، یعنی استاد و یا شاگرد چه کسی بودند. آیا فکر نمی‌کنید که تلفیق این دو، بیشتر مورد نیاز باشد؟

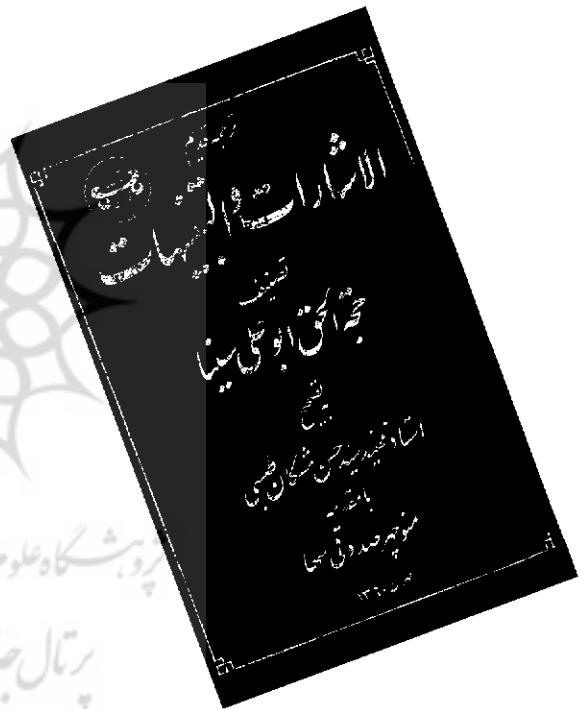
■ در کارهای فرنگیها می‌بینیم که عنوان کتاب تاریخ فلسفه است، ولی شرح حال فلاسفه در آن هست. یا می‌بینیم تاریخ فلاسفه است و در داخلش مطالب فلسفی هم هست. البته طبیعتاً تاریخ فلسفه به معنای اصطلاحی هم از تاریخ فلاسفه جدا نیست، شدیداً با هم آمیخته‌اند ولی، اگر بخواهیم کاری تخصصی انجام بدهیم، باید

و در تاریخ فلاسفه از نحوه اتصال فلاسفه با اساتیدشان.

□ به نظر جنابعالی اینها باید مجزا باشند یا در یکجا قرار بگیرند. مثلاً فرض کنید در یک کتاب با هم بیایند یا خیر؟

■ به اعتقاد من اگر اینها مستقل باشند، خیلی بهتر است. بنده نظرم معطوف به این جهت است. مجدداً عرض می‌کنم که ما باید فکر کنیم که هر مسئله فلسفی به منزله یک فرد انسانی است، همان طور که فرد انسان تاریخ دارد، این مسائل هم تاریخ دارند. نام بیان این تاریخ را بگذاریم (تاریخ فلسفه) به نحوی مستقل و کاری دیگر هم انجام دهیم در مقام کشف تسلسلات تاریخی حلقات فلاسفه و نام آن را بگذاریم (تاریخ فلاسفه) آن هم به استقلال هر چند که علاقه‌ای طبیعی میان آن دو موجود باشد.

□ بحث دیگری را مطرح کنیم که بی‌ارتباط با مسئله‌ای که شما فرمودید نباشد. اگر تاریخ فلسفه‌ای را که شما می‌فرمایید - به طور



مستقل و مجزا تألیف شده - دیدیم و طرح شما محقق شد، آن قسمتی که مربوط به تاریخ و اصطلاحات فلسفی است آیا نام تاریخ فلسفه برای آن نام شایسته‌ای است یا اینکه خودش فلسفه است، یعنی یک کتاب فلسفی است یا تاریخ فلسفه. فرض بفرمایید ما الان می‌گوییم تاریخ ادبیات ایران و دانشجوی ادبیات هم می‌گوید مثلاً از فردوسی است تا... تصور ما از تاریخ الان همان قسم نخست است، یعنی شرح حال و اگر چنین کتابی تحقق یابد و نوشته شود، شما پیشنهاد می‌کنید، که باید نام تاریخ فلسفه را بر جلد نخست آن گذاشت.

■ شما خودتان چه اسمی پیشنهاد می‌کنید که بر روی این اثر بگذاریم.

□ من با شما موافقم که اگر بخواهیم داوری کنیم، تاریخ فلسفه واقعی آن است، یعنی تاریخ فلسفه واقعی، چون تاریخ فلسفه،

حساب این دو را از هم جدا کنیم. فرض بفرمایید در تاریخ ادبیات، بحثی داریم به عنوان نقل. بسیاری از اصطلاحات هست که در ازمنه مختلف، معانی مختلف دارد، یعنی از معنایی به معنایی دیگر نقل می‌شود. یعنی در واقع این کلمه خودش تاریخ دارد. همان طوری که یک فرد انسانی، متولد می‌شود، تحصیل می‌کند، بزرگ می‌شود، پیر می‌شود و تاریخ دارد. بنده می‌خواهم بگویم که مسائل فلسفی هم مثل سایر معارف، تاریخ دارند. فرض بفرمایید شما موضوعی دارید به عنوان برهان صدیقین؛ این مطلب از حیث فلسفی علی‌الظاهر از این سینا و اگر بتوانیم عقب‌تر ببریم، شاید از فارابی شروع می‌شود تا به عصر ما می‌رسد و هنوز هم مطرح است. من گمان می‌کنم این برهان هم به منزله یک انسان قابل طرح است. همان‌طور که یک انسان، تاریخ دارد، این برهان هم تاریخ دارد. حرف من این است که ما دو مقوله جداگانه یکی به عنوان تاریخ فلسفه و یکی به عنوان تاریخ فلاسفه مطرح کنیم، در تاریخ فلسفه از سرگذشت مسائل فلسفی بحث کنیم

تاریخ تفکر و معنویت است. اینکه چه کسی با چه کسی نسبت دارد و حتی اساتیدش چه کسانی بودند، مهم است، ولی گاه بررسی زندگی شخصی و خصوصی فلاسفه و حکیمان از ساحت اندیشه متمایز خواهد بود.

■ عنوان تاریخ فلسفه، از حیث ترکیبی مضاف و مضاف الیه است، حقیقت این معنی دقیقاً به مضاف الیهش برمی گردد. مفهوم تاریخ نسبتاً مشخص است، ولی مطلق نیست. یعنی وقتی می گویم تاریخ، خوب، یعنی چه؟ حقیقتش با مضاف الیهش تبیین می شود.

□ ما در ادبیات هم همین مشکل را داریم، یعنی تاریخ ادبیات نیست. چون تاریخ ادبیات باید براساس مبانی نظری باشد. یعنی ارتباط تاریخ ادبیات را با سبکهای مختلف بررسی می کنیم؛ غریبها تطور مکتبها و سبکها را بررسی می کنند. ما می گوئیم مثلاً پدر شعر فارسی این بود و در دوره های مختلف اینها آمدند و این آثارشان

فلسفی باشند و هم با متد تاریخی آشنا باشند و دست به دست هم بدهند و کاری کنند.

به عنایت نظری کن که من دلشده را

نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش

□ فرمودید که قدمای ما به تاریخ عنایت نکردند. شما گمان نمی کنید که ما در گذشته در تاریخ تأمل نظری نمی کردیم. مثلاً فرض بفرمایید که در صد و پنجاه یا دویست سال اخیر است که درباره تاریخ، تأمل نظری می کنیم. این به آن قسم مباحث اصطلاحات وجود برمی گردد که ما در تاریخ، تأمل نظری نکردیم و تاریخ صرفاً از نظر ما حوادث صرف بوده است.

■ کلاً روش قدما با روش متأخران فرق می کند، باید هم فرق بکند، هر زمانی اقتضائاتی دارد. این قبیل فکرها در آن زمانها مطرح نبوده است و گرنه اگر برایشان مطرح می شد، یقیناً به دنبالش



می رفتند.

□ قبل از اینکه به کتاب شما پرداخته شود درباره سابقه تاریخی این نوع کار در فرهنگ اسلامی توضیح دهید.

■ اولین متنی که به عنوان تاریخ فلاسفه به ما رسیده است ظاهراً کتابی است منتسب به حنین بن اسحاق یا اسحاق بن حنین. درست به یاد نمی آورم. ظاهراً به اسم فواد الفلاسفه، فعلاً این اولین عنوانی است که به گوش ما می خورد و ظاهراً متنش هم خوشبختانه هست. من در مقدمه کتاب اینها را به چند دسته تقسیم کرده ام. یک مقدار زندگینامه خودنوشت است که نمونه مهم آن رساله ای است که به ابن سینا منسوب است و البته آن را به ابو عبید هم نسبت می دهند، اما به معنای خودش نوشته است. این امر تا زمان ما هم ادامه دارد، عده ای از حکما که خوشبختانه تعدادشان هم کم نیست، مخصوصاً از متأخرین خودشان برای خودشان شرح حال نوشته اند و از نمونه های برجسته آن است نوشته های حاج ملاهادی سبزواری و آقاعلی مدرس و حکیم هیدجی و از معاصرین ما استاد ما آقای عصار و آقای شیخ

بود، ممکن است تا جایی پیش رویم که بگوئیم این شخص روی آن اثر داشت و یا از او تأثیر پذیرفت.

■ مثالی می زنم شاید مسئله روشن تر بشود. ما می گوئیم تاریخ ایران، حدائق در یک برهه خاصی. موضوع این تاریخ می شود ایران. یعنی ایران را به منزله یک موجود زنده ای بر می نهم، شروع می کنیم به بیان کردن سرگذشت آن به نحو تسلسل تاریخی. ما باید مسائل فلسفی را هم اکنون از چنین حیثی در نظر بگیریم و شروع کنیم به کشف و بیان سرگذشت آنها، این پیشنهاد قابل تأمل است. بیایم مسائل عمده فلسفی را که در رأس آن مسئله وجود است، به منزله یک مملکتی یا به منزله یک فرد تلقی کنیم. بگوئیم این در چه تاریخ و چه وقتی زاده شده است، پدر و مادرش چه کسانی بوده اند، کودکی اش چگونه سپری گشته است، مری اش چه کسی بوده است، چگونه و در کجا به کمال دست یافته است. خوب! چه اشکالی دارد؟ این معنی سالیان سال است که در ذهن بنده هست، اما انجام آن کار یک نفر نیست. باید چندین نفر پیدا بشوند که هم متخصص مسائل



■ می‌دانید که عنوان فیلسوف به دو معنی اطلاق می‌شود؛ یکی به معنای کسی که متفکر است و دارای مبنی و مکتب و در واقع فیلسوف واقعی فقط چنین کسی است، چون فلسفه بالمعنی الاخص تحصیلی و تدریسی نیست و تأسیسی است و دیگر به معنای کسی که استاد فلسفه است و مدرس آن است و بیشتر این معنی است. ولی در نزد ما رایج است، هر چند که معنایی درست نبوده باشد. ولی خوب، چنین است، قصد بنده این بوده است که بگویم امروز که بنده طلبه فلسفه‌ام شاگرد آقای میرزا عبدالکریم روشن بوده‌ام و آن بزرگ، شاگرد آقا میرزا طاهر تنکابنی بوده است و آن بزرگ شاگرد آقامحمدرضا قمشه‌ای و آن بزرگ شاگرد میرزا حسن نوری و آن بزرگ شاگرد آخوند ملاعلی نوری تا برسد به میرداماد و خواجه نصیر و ابن سینا. حال اگر مراد شما از (طبقات) چنین معنایی باشد درست خواهد بود که بگویم که ذهن من منعطف به معنای آن بوده است.

□ مدتهاست که بنده از کتاب شما به عنوان منبع در تاریخ فلسفه اسلامی استفاده می‌کنم. خیلی دلم می‌خواست که از شما درباره عنوان کتابتان تاریخ حکماء و عرفای متأخر سؤال کنم که آیا شما تاریخ فلسفه ما را خصوصاً در عهد شیعی تاریخ حکمت می‌دانید یا تاریخ فلسفه؟ آیا تفاوتی برای این دو قائل هستید؟ برای نمونه کورین یک تاریخ فلسفه نوشته است، عنوان آن هم تاریخ فلسفه اسلامی است و در بخشی از این تاریخ فلسفه‌اش منصور حلاج و بایزید آمده‌اند، آیا به نظر شما حکمت و عرفان همان شاخصه اصلی تاریخ فلسفه ما است یا اینها جدا هستند؟

■ امروزه به نحوی که استحضار دارید می‌گویند حکمت و فلسفه، نمی‌دانم اگر قصدشان ترادف است که حرف نادرستی است، اگر قصدشان تفکیک این دو تا از همدیگر است که عملاً این نتیجه در این آثار دیده نمی‌شود. یعنی یک بحث فلسفی می‌کنند، و می‌گویند بحث فلسفی و حکمی. اگر قصدشان این است که فلسفه عبارت آخرای حکمت است و بالعکس که این را قبول نداریم. اگر مقصودشان تفکیک این دو عنوان است، پس چرا معنون آنان واحد است. علی‌ای حال در اینکه حکمت چیزی است غیر از فلسفه البته

محمدتقی آملی و علامه طباطبائی - قدس سرار هم - و حضرت استاد آشتیانی - دامت برکاته العالیه. کارهای دیگری هم داریم تحت عنوان تاریخ فلسفه یا تاریخ الفلاسفه یا تاریخ الاطباء و از این قبیل عناوین که نمونه‌اش کارهای ابوسلیمان منطقی است. یک گروه دیگر نیز موجود است و آن عبارت است از کتابهای معروف به کتب رجال که شرح حال مطلق علما است و مشتمل است بر بسیاری از احوال حکما و نمونه بارز و خوبش در عصر ما اعلام الشیعه تهرانی است. بنده گمان می‌کنم که از همان رساله حنین بن اسحق بگیریید تا برسید به آثار عصر خود ما اینها مواد تحقیق در تاریخ فلاسفه‌اند و ذات تاریخ فلاسفه به معنای اصطلاحی آن نیستند. اینها مواد تحقیق‌اند، اشخاصی که به این مسائل آشنا کنید، باید بنشینند و اینها را برهم بریزند و درآمیزند و از داخل اینها چیزی به اسم تاریخ فلاسفه برآورند. اینها همه منابع مفیدی هستند، ولی هیچ یک به اسم تاریخ فلاسفه به معنای اصطلاحی و علمی آن، قابل ارائه نیست. برای اینکه اصلاً چنین چیزی برای قداماء مطرح نبوده است، اصلاً فکرشان متوجه این معنا نبوده است. آنها می‌گفته‌اند تاریخ فلاسفه و فکر می‌کرده‌اند باید گفت که فلانی، در تاریخ فلان متولد شد و در تاریخ فلان و فلان، فلان کار را کرد. اینها تاریخ فلاسفه نیست، اینها موادی برای تألیف تاریخ فلاسفه هستند.

□ اگر بخواهیم از این بحث راهی به کتاب شما باز کنیم، یعنی کتاب شما یک سو و همه منابع یک سوی دیگر باشند، ارتباطی که پیدا می‌کند این است که کتاب شما در حقیقت خلأ تاریخی میان ما و ملاصدرا را از میان می‌برد و در نگاه اول نوعی طبقات الحکما است. به نحوی فرض بفرمایید یک طبقه شما حاج ملاحادی سبزواری و شاگردانش هستند، مرحوم محمدرضا قمشه‌ای و شاگردانش، مرحوم جلوه و شاگردانش. کتاب شما چند طبقه اصلی دارد و در ذیل هر طبقه منابع بسیاری از شرح حالها و حتی آراء فکری و اشعار دیده می‌شود. به هر حال چون حکمای ما مشرب وسیعی در معرفت دارند - مثلاً اشعار زیادی از مرحوم قمشه‌ای آوردید - آیا کتاب شما را می‌توان مبنایی برای طبقات الحکما قرار داد؟

نه در اصطلاح عام، در مقام دقت، من شخصاً شکی ندارم. حکمت در واقع دارای قداست است، یعنی همین که امروز باب شده و معرفت قدسی می‌گویند عنوان خوبی است. در حکمت یک معنای قداستی هست که در فلسفه محض به معنای محض، آن قداست یقیناً نیست. بحث دیگر، یک سبب تأسف عمده بنده خلط عنوان تصوف و عرفان است. من شدیداً از این مسئله رنج می‌برم. اگر در مقام توسع و مسامحت‌ایم، آن بحث دیگری است، ولی اگر می‌خواهیم بحث طلبگی کنیم، یعنی حد و مرز مسائل را از هم جدا کنیم عرفان به شرط لا در مقایسه با تصوف به شرط لا دو چیز مستقل است. بنده حتی به این اعتقاد ندارم که ما مسائل عرفانی محض را با هم با مسائل فلسفی محض مخلوط گردانیم، چه برسد به تصوف آن. یعنی تاریخ فلسفه بنویسیم و از حلاج و بایزید و معارف آنان بحث کنیم.

□ ولی آیا قبول دارید که حلاج و بایزید و... بخشی از تاریخ حکمت ما محسوب می‌شوند. یعنی اگر کسی بخواهد این تاریخ را گزارش کند، باید اغلب به اینها مراجعه کند.

■ بفرمایید که تاریخ معرفت. می‌خواهیم هر کلمه‌ای معنای خاص خویش را داشته باشد. وقتی ما می‌گوییم فلسفه، مرادمان چیزی باشد که از این کلمه می‌دانیم و وقتی می‌گوییم عرفان، معنای خاص خویش را بدهد.

□ اگر بخواهیم بگوییم تاریخ حکمت یعنی چه؟ یعنی بگوییم تاریخ حکمت اسلامی. آیا بنده که مثلاً می‌خواهم تاریخ حکمت اسلامی بنویسم، باید این عربی، بایزید و... را جزئی از تاریخ حکمت تلقی کنم یا این سینا، بهمنیار، خواجه، سهروردی، ملاصدرا را، که وقتی وارد اینها می‌شوید، خودشان یک گرایش مشابه ولی نه خالص مثل بایزید و... دارند.

■ این برمی‌گردد به تلقی ما از کلمه حکمت. ما اول باید معین کنیم که مرادمان از حکمت چیست. تا آن معما حل نشود، اینها حل نمی‌شوند. وقتی گفتیم حکمت یعنی چه، موضوع که مشخص شد، مصداقش هم مشخص می‌شود. بحث سر این عنوان حکمت است.

□ فرض بفرمایید که بنده فی‌المجلس بگوییم حکمت عبارت است از صورت ادراک عقلی و شهودی انسان از هستی. یعنی هم عقل در آن هست، هم شهود در معنای عرفانی‌اش. یعنی تاریخ حکمت و فلسفه فقط یک صورت است. مثلاً شفای ابن سینا یک صورت عقلی از هستی است و اسرار التوحید ابوسعید صورتی شهودی از هستی. آیا این دو، مجموعاً تاریخ حکمت ما را تشکیل می‌دهند یا نه. تاریخ عرفان ما ابوسعید است، تاریخ فلسفه ما ابن سینا است؟ ■ شما تعریف فلسفه را یادآوری کنید. مگر فلسفه زاییده فکر نیست. فلسفه یعنی آورده شخص متفکر. حکمت اگر به معنای قرآنی‌اش بفرمایید و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً، ابناء و دادن است. آن، آن طرفی است، این، این طرفی است. اینها را شما یکی تلقی می‌فرمایید.

□ نه، فرض کنید منشأ بالقوه‌ای که این حکمت را بالفعل می‌کند، ریشه‌های آسمانی دارد، همان یوتی الحکمة است یعنی

اینها می‌شود. حکمت را نمی‌شود آموخت، حکمت آمدنی است، حکمت دادنی است. فرض بفرمایید این حکمت در قلب کسی یقذفه الله فی قلب من یشاء مثلاً در قلب ابوسعید یا ابن سینا روشن شد. آیا می‌شود در تاریخ حکمت یا فلسفه این دو جزء را یک واحد به شمار آورد. یعنی ما به اصطلاح یک فیلسوف عقلی محض نداریم، یک فیلسوف کاملاً اشراقی هم نداریم. همیشه در اعتدال میان این دو هستیم. آیا می‌شود گفت که تاریخ حکمت عبارت است از اندیشه‌های فلسفی و عرفانی ما.

■ من در حقیقت مقداری ملانقطی‌ام؛ همیشه فکر می‌کنم که هر کلمه‌ای معنای خاص خود را دارد. گمان می‌کنم که مرزها را باید حفظ کرد. بگوییم تاریخ فلسفه، تاریخ حکمت، تاریخ عرفان، تاریخ تصوف و حتی تاریخ کلام، یک مجموعه اجتماعی هم از اینها پیدا کنیم و فرضاً اسمش را تاریخ معرفت بگذاریم. یعنی می‌خواهم بگویم این معنایی که کلمه حکمت در دل ما بیدار می‌کند غیر از معنای فلسفه اشراقی است، غیر از معنای تصوف است، حتی غیر از معنای عرفان است. اگر بخواهیم بحث مدرسی بکنیم باید حدود اینها را حفظ کنیم، ولی اگر بخواهیم صلح کل باشیم، اشکالی ندارد، اما باید یک تعبیر دیگری پیدا کنیم.

□ درباره شیوه تدوین و تألیف تاریخ حکما و عرفا اگر دقیقاً جنابعالی درباره انگیزه تألیف این کار و شیوه تألیف توضیحاتی بفرمایید، استفاده می‌کنیم، چون شما بسیاری از مطالب این کتاب را شنیده‌اید و حتی به تاریخ و ساعتش اشاره کرده‌اید و این کار بسیار بدیعی در تاریخ نگاری حکمت ما محسوب می‌شود.

■ شروع این کار به دوران دانش‌آموزی من بازمی‌گردد. در دبیرستان حقیقتش درست یادم نیست که چگونه شد، اما همین اندازه می‌دانم که در حدود هفده - هجده سالگی عطش پرسوز و گدازی نسبت به مسائل معرفتی پیدا کردم. آن وقتها مجله‌ای با عنوان معارف درمی‌آمد که مجله بسیار خوبی بود. آنجا مقاله‌ای دیدم از مرحوم آقای عصار مشتمل بر اصطلاحاتی از قبیل فیض اقدس و فیض مقدس. یادم نمی‌رود که وقتی مقاله را دیدم از عدم درک این مسائل و این اصطلاحات حالت جنونی به من دست داد و چاره‌ای که پیدا کردم این بود که سر گذاشتم به قبرستان! چنین عطشی داشتم. البته بدون سابقه طلبگی هم نبودم. خوب بنده از یک خاندان کهن علمی‌ام. از همان کلاس هفتم - هشتم دبیرستان مشغول طلبگی بودم و ادبیات و منطق خوانده بودم ولی نه سن اقتضای کرد و نه روزگار و نه استادی پیدا می‌کردم که فلسفه یا عرفان بخوانم، ولی انگار که یک حالت هیمنانی داشتم. باری همین قدر می‌دانم که در دبیرستان بودم که شرح حال حاج ملاهادی سبزواری را فراهم کرده بودم. البته نه به صورت فعلی. بعد خوشبختانه رسیدیم به خدمت اساتید بزرگ آن دوران و این جرقه دیگر تبدیل به شعله شد.

اما اینکه فرمودید در مورد شنیدن از آقایان، خیلی متشکرم که دقت فرمودید. ظاهراً شیخ بهایی در کشکول فرموده است در تحلیل این سخن مشهور که خذوا العلم من افواه الرجال که مردم بهترین چیزهایی را که می‌شنوند، می‌نویسند و بهترین چیزهایی را که می‌نویسند حفظ می‌کنند و بهترین چیزهایی را که حفظ می‌کنند، نقل

می‌کنند. این است که خذوا العلم من افواه الرجال یعنی سخن رجال هر فتنی، بالاترین حرفه‌است در آن عالم. من شاکرم به درگاه الهی که به خدمت بسیاری از عرفا و حکما بار یافتم. البته چیزی نشدیم ولی به هر حال این بزرگان را زیارت کردیم. از جمله مرحوم آقای میرزا عبدالحسین آگهی بود، خلیفه حاج شیخ ابراهیم امامزاده زیدی که از مشایخ عصر مقدم ما بوده است، صاحب رساله معروف حکمت و عرفان. مرحوم آقای میرزا علی مشفق در اصفهان، منجم اصفهان بود و آگاه به تراجم، مرحوم آقای ارباب استاد مرحوم استاد همانی. مرحوم آقای مرتضی مدرس گیلانی که حق بزرگی در این کتاب دارد. مرحوم آقای آخوند ملاعلی همدانی، مرحوم بدیع الزمان فروزانفر، مرحوم آقای سید محمد کاظم عصار، مرحوم آقای سید ابوالحسن قزوینی، مرحوم آقای آقا میرزا ابوالحسن شعرانی، مرحوم استاد همای، مرحوم آقای شیخ محمدعلی لواسانی استاد مدرسه سپهسالار از شاگردان صاحب کفایه. مرحوم آقای حاج شیخ

- رزق‌الله لقائه. و مرحوم آقای سید ضیاء‌الدین تقوی شیرازی استاد فلسفه و عرفان دانشکده الهیات، مرحوم آقای سید کمال‌الدین نوربخش قدس الله اسرارهم اجمعین. و از بزرگانی که بحمدالله به نعمت حیات متنعم‌اند و ان‌شاءالله عمرشان طولانی باشد، حضرت آقایان استاد سید جلال‌الدین آشتیانی و حاج شیخ علی دبیری، که کنزی است مخفی و دکتر ابراهیمی دینانی و محمد مدرسی زنجانی از فضلاء معمر و حاج شیخ عبدالله نورانی و برخی دیگر دامت برکاتهم و برخی از افادات عالیات آنان بدین کتاب (تاریخ حکماء و عرفاء) ضبط کردیم.

□ شما غیر از این کارهایی که منتشر شده چه کارهایی در دست دارید؟

■ یکی معجم‌الحکماء است که اصل آن مشتمل است بر هزار و دویست ترجمه از عرفاء و حکماء و ریاضیون و موسیقی دانان که تصنیف مرحوم مرتضی مدرس گیلانی است و بنده انتخابی از آن



کرده‌ام و تعلیقاتی هم بدان افزوده‌ام.

□ چه تاریخی را در بر می‌گیرد؟

■ از یونان شروع می‌شود تا برسد به فارابی و ابن‌سینا و از آنان به روزگار ما. ولی منتخب بنده منصرف است به دو سه قرن اخیر. این راهم بگویم که صاحب ذریعه که شیخ مصنف بوده است، اسم این کتاب را گذاشته بوده تذکرة‌الحکماء، در ذریعه همچنین آورده است و بعداً خود آقای مدرس آن را تکمیل کرد و اسمش را گذاشت معجم‌الحکماء. من عشقی طولانی به این کتاب داشتم، خیلی دلم می‌خواست این کتاب چاپ بشود، اما نمی‌شد. دو سال پیش که سخت بیمار بودم در آن بیماری، آقای دکتر مهدی محقق فرمودند که دختر آقای مدرس این کتاب را جهت نشر به انجمن مفاخر سپرده است، و کبی آن را مرحمت فرمودند و بنده ترجمه متأخرین را از آن بیرون آوردم، حدود سیصد ترجمه و ذیلی چند هم تعلیق کردم، ولی انجمن چاپ نکرد. اکنون حروف چینی شده و مقرر است که انجمن

مهدی معزالدوله، که خودشان فرمودند که برادر من داماد آقای میرزا هاشم اشکوری بود. آقای معزالدوله فرمودند که آقا میرزا هاشم اشکوری با آن مقامات یک بار فرمودند که همه‌اش نمی‌شود که تو به من اقتدا کنی و نماز بخوانیم، من هم می‌خواهم به تو اقتدا کنم. می‌گفتند من یک جوانی بودم و آقا میرزا هاشم، استاد آقای عصار بود و ولی آقا میرزا مهدی آشتیانی، به من اقتداء کرد. آقا میرزا هاشم، ملکی بود در لباس انسان و دیگر مرحوم استاد زین‌الدین زاهدی شارح منظومه، استاد دانشگاه مشهد که شیخ روایت ما است. مرحوم علی اکبر دانا سرشت صیرفی مترجم شفا و آثار الباقیه، مرحوم علامه جعفری، مرحوم آقا شیخ علی محمد جولستانی استاد بزرگ خودمان که از طراز اول تلامذ آقا میرزا محمود قمی و آقا میرزا طاهر تنکابنی و بالاخص آقا میرزا مهدی آشتیانی بود و استاد دیگرمان آقای شیخ محمدحسین خراسانی، شاگرد آقا بزرگ حکیم شهیدی و حاج شیخ حسنعلی نخودکی و آقا سید علی آقای قاضی و مرحوم آقای حاج میرزا محمد تقی طهرانی محشی. آقای میرزا محمدعلی حکیم، پیر بزرگوارمان

فلسفه آن را منتشر نماید. یکی هم شرح منظومه است که جلد دومش هم اضافه شده و آن هم نزدیک به انتشار است. کتاب دیگری هم هست به اسم فواید که نزدیک به انتشار است و حاوی چهل گفتار در عرفان و فلسفه و تصوف است. یکی هم المسائل القدسیه صدر المتألهین است که در انتشارات کنگره ملاحظه مانده است. دو تا کار هم در نظر دارم که شروع کنم، یکی رساله ای است از آقای سید محمد کاظم عصار که به خط شخص شخیص معظم له است در امور عامه به فارسی و دیگر دو رساله از آقای میرزا محمدعلی حکیم، نامیده به مجموعه انصاف در دو جلد و مرام الحکمه.

□ اگر با اضافه نمودن یادداشت‌هایی لطایف العرفان آقای حکیم تجدید چاپ شود مخاطبان و علاقه‌مندان بسیار استفاده خواهند کرد، زیرا این کتاب که در سال ۱۳۴۰ از سوی دانشگاه تهران به چاپ رسیده در این حوزه کتاب مهمی است.

بگویم: الحکیم و ما ادراک ما الحکیم!

□ خاطره‌ای از اساتیدتان که برای خودتان جالب است نقل فرمایید؟

■ خاطره‌ای نقل کنم مربوط به آقای عصار. قدس سره الشریف - ما از ادب موروثی خانوادگی به آقای عصار داشتیم و به همان اوائل جوانی ارادت مکتسب هم بحمدالله حاصل شد و علی‌ای حال همراه با آقای دکتر سید حسن امین از معظم له تقاضای درسی کردیم و با قبول استدعاء فرمودند که چنین نباشد که شش ماه بیایید و دیگر نیاید، باید بیعت کنید و طرفین تا سه روز حق فسخ دارند! و علی‌ای حال به اواسط هفته‌ای درس بر مبنای یکی از آثار خودشان به پارسی شروع شد که با کلمه و لیعلم آغاز می‌گردید به صیغه مجهولی و موضوع بحث هم عبارت بود از بیان معانی حی و میت و عالم و



جاهل و مصطلحی چند از این قبیل و حالتی رفت که محراب به فریاد آمد تا بدانجای که اگر پنج شش دقیقه ادامه می‌دادند من می‌خواستم که خود را برکنم و بگویم به سقف.

باری به صبح روز پنجشنبه همان هفته به مقابل منزل مرحوم دکتر یحیی مهدوی به سه راه امین حضور رسیدم به خدمت آقا (آقای عصار) و تا سلام کردم فرمودند که فسخ کردم. حرف زدن برای من مضراست و چنین بود که افسوسا و دریغاً آن سعادت از ما سلب شد و مدتی هم برنیامد که سکنه‌ای عارض شد و دچار رعشه گردیدند، ولیکن بحمدالله تشرف ما به محضرشان ادامه داشت و با اینکه زبان از گفتار بازمانده بود به ایما و اشاره از لطیفه گویی خوددار نمی‌آمدند... و اساساً آقای عصار مصداق تام و تمام این سخن شیخ الرئیس بودند به مقامات العارفين اشارات که العارف هُش بش کیف لا و هو فرحان بالحق و سرانجام به ساعت دو بعد از نیمه شب پنجشنبه ۱۳۵۳ به رحمت واسعة الهیه واصل و به مقبره ابوالفتح رازی مدفون گردیدند. قدس الله سره الشریف.

■ با کمال افتخار حاضرم، ان شاءالله که وسیله‌اش آماده شود. حالا که نام آقای حکیم مکرراً به میان آمد اجازه فرمائید که بگویم: لازم آمد چونکه آمد نام او

بازگفتن شرحی از انعام او آن پیر راهنمای راهگشا، آن عارف متأله واصل، مولانا میرزا محمدعلی حکیم شیرازی - رزقناله لقائه الشریف - از اماجد حکماء و افاحم عرفاء عصر که متولد سال ۱۳۲۲ قمری بوده و دارنده لطائف العرفان است و سالیانی دراز به دوره دکتری معقول دانشگاه تهران تدریس می‌فرمود و اساتیدی معظم همچون جناب دکتر ابراهیمی دینانی از تلامذع معظم له اند به تابستان سال ۱۳۵۰ به شیراز شد و دیگر باز نیامد. این مدعیان در طلبش بی‌خبراند آن را که خبر شد خبری باز نیامد

□ آقای دکتر ابراهیمی می‌فرمودند که ایشان اسفار را از حفظ می‌خواندند و حافظه عجیبی داشتند. درست است بنده به عنوان فصل الخطاب در یک سخن